

بنام خداوند جان و خرد

جهان بینی حکیم عمر خیام نیشابوری

نوشته احمد شه وری

شهوری، احمد، ۱۳۲۴ -

جهان بینی حکیم عمر خیام نیشابوری / نوشته احمد شهوری. - تهران: همراه، ۱۳۸۱.

۱۷۴ ص

ISBN 964- 6319-61-0

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه: ص. ۱۶۹ - ۱۷۳.

۱. خیام، عمر بن ابراهیم، ۳۳۲ - ۴۵۱۷ ق. - نقد و تفسیر. ۲. شعر فارسی - قرن ۵ ق. -

- تاریخ و نقد. الف. عنوان.

۸۶۳/۲۲

PIR ۴۱۳۵ / ش ۸۵ ج ۹

ش س / ۴۴۷ خ

۱۳۸۱

م ۸۱ - ۲۷۰۱۱

کتابخانه ملی ایران

نشر همراه

مدیر اجرایی: علی پالیزدار

تهران، خیابان آزادی، خیابان اسکندری جنوبی، پایین تر از آذربایجان، کوچه

بوستان سعدی، پلاک ۸۵، طبقه اول، تلفن: ۶۸۶۰۹۶۰

جهان بینی حکیم عمر خیام نیشابوری

احمد شهوری

چاپ: اسپید

شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه

قیمت: ۱۸۰۰ تومان

تاریخ انتشار: بهار ۱۳۸۴

نوبت چاپ: اول

حق چاپ و انتشار مخصوص نشر همراه است.

ISBN:964-6319-61-0

شابک: ۹۶۴-۶۳۱۹-۶۱-۰

فهرست

صفحه	عنوان
۲	پیشگفتار
۴	مقدمه
۱۳	شرح حال حکیم عمر خیام
۳۱	حکیم عمر خیام در تاریخ
۴۳	شخصیت حکیم عمر خیام
۵۸	حکیم عمر خیام و زمانه او
۸۹	رباعی و جایگاه آن در شعر
۱۰۰	مقام حکیم عمر خیام در رباعی سرایی
۱۰۳	حکیم عمر خیام و رباعیهای او
۱۱۴	جهان بینی حکیم عمر خیام
۱۵۰	ما و حکیم عمر خیام نیشابور
۱۵۸	اثرگذاری حکیم عمر خیام بر آیندگان
۱۶۱	تأثیرپذیری حکیم عمر خیام
۱۶۷	سفر آخرین حکیم نیشابور
۱۶۹	کتابنامه

پیشگفتار

وارد شدن در وادی برخی از زمینه ها، بویژه برای کسانی که قلمرو کار و مطالعاتشان محدود به رشته خاصی از علم باشد، بسیار مشکل است. و داخل شدن در هر بحثی درباره حکیم عمر خیام به اعتباری از همه مشکلتر است. زیرا که به قول محمد تقی جعفری، « در مجرای داوریهایی که در طول قرون و اعصار تا روزگار ما در رباعیات صورت گرفته است، شخصیتِ عمر ابن ابراهیم خیامی از کفر مطلق تا عرفان والای ملکوتی در نوسان است... شخصیتی که « خواجه امام »، « شیخ الامام الاجل حجة الحق »، « الامام ابو حفص الخیامی »، « السید الاجل حجة الحق فیلسوف العالم نصره الدین سید الحکمای المشرق والمغرب ابی الفتح عمر بن ابراهیم الخیامی قلّس الله نفسه »، « حکیم الدنيا وفیلسوفها الشیخ الامام الخیامی »، « عمر الخیام امام خراسان و علامه الزمان » و « حجة الحق علی الخلق » خوانده شده است. کسی که با این همه مقامات صاحب « مرصاد العباد »، « نجم الدین رازی، معروف به دایه، یکصد و سه یا یکصد و چهار سال پس از مرگ خیام، او را در صفحه ۱۸ کتابش، که سراسر مشحون است از بیان رسم و رسومات تصوّف و صوفیان، به اصطلاح چنین کوبیده است: «... که ثمره نظرایمانست و ثمره قدم عرفان. فلسفی و دهری و طبایعی از این دو مقام محرومند و سرگشته و گم گشته اند. یکی از فضلا که بنزد ناپینایان به فضل و حکمت و کیاست معروف و مشهور است و آن عمر خیام است از غایت حیرت و ضلالت این بیت را می گوید:

دردایره ای کامدن و رفتن ماست

آن را نه هدایت نه نهایت پیداست

کس می نزنند دمی در این عالم راست
کین آمدن از کجا و رفتن به کجاست

و یا:

دارنده چو ترکیب طبایع آراست

از چه سبب فکندش اندر کم و کاست

گزرشت آمد این صور عیب کراست

ورنیک آمد خرابی از بهر چه خواست

و یا اینکه در صفحه ۲۲۷ کتابش راجع به وی می گوید: «... اما آنچه حکمت در میرانیدن بعد از حیات و در زنده کردن بعد از ممات چه بود، تا جواب به آن سرگشته غافل و گم گشته عاطل می گوید: «دارنده چو ترکیب طبایع آراست ...»

آنچه به این کمترین جرأت و جسارت داد تا صرفاً به نقل آنچه به حکیم عمر خیام منسوب است پردازم، زیرا که در خود این بضاعت نمی بینم که راجع به آرا و نظرات آن حکیم والا مقام و یا دیگر سرورانی که آثار او را نقد کرده اند، سخن بگویم، امید به عفو و بزرگواری خوانندگان ارجمند بوده است و بس. و خاضعانه تمنا دارم در هر جایی که نقص و عیبی دیدند گوشزد نمایند و تذکر دهند و مطمئن باشند که ملاحظاتشان ملحوظ و تذکراتشان مرعی داشته خواهد شد. امید است آنچه در این مجموعه می آید، گشاینده بحث و تحقیق جامعتری باشد که بطور حتم به مناسبت نهمین سده تولد این حکیم و فیلسوف عالی قدر صورت خواهد گرفت.

احمد شه وری

۱۶ مهر ۱۳۲۸

مقدمه

باوجود آن که در ۹ سده گذشته درباره حکیم عمر خیام نیشابوری مطالب گوناگونی نوشته و منتشر شده است، بعضی از جنبه های زندگی این حکیم بزرگ بخوبی شناخته نشده و برخی از جنبه های آن نیز ناشناخته مانده است. علت اصلی این امر را باید در اوضاع و احوال حاکم بر ایران، چه در زمان حیات آن حکیم و چه بعد از آن جستجو کرد، به گونه ای که اگر منصف باشیم بایستی بگوییم که بعد اصلی شخصیت حکیم عمر خیام، حکیمی دگراندیش در زمان خودش، حتی در زمان حیات او بر بسیاری پوشیده مانده بود و شخصیت متعالی این حکیم که در بیشتر عمر طولانی خود به برکت دانش و حکمت خویش با عزت و حرمت درخور زیست، زمانی که پس از ترور سیاسی خواجه نظام الملک طوسی، وزیر ایرانی با تدبیر ملکشاه سلجوقی، فرصت پیدا کردند از آزار و اذیت او خودداری نکردند.

حکیم عمر خیام نیشابوری، با آزاد اندیشی، خصیصه ای که او را در فرهنگ ایران مانده گار ساخته است، در زمانی که تعصب مذهبی امان همه دگراندیشان را بریده بود و ایران دوستی، بهنگامی که ترکان سرسپرده خلفای بغداد - این دشمنان قسم خورده هر چه که بویی از ایران و ایرانی داشت - بر این سرزمین مسلط بودند، زیست و بتبع پینش و بصیرتی که نسبت به مبانی دین و فرهنگ ملی خویش داشت، حتی زمانی که مشیر و مشار خواجه نظام الملک بود، بار مسئولیت سنگین اجتماعی را بردوش خود حس می کرد. او که با تلاش و به یمن استعدادی خدا دادی در ریاضیات، نجوم، پزشکی، فقه، ادب، تاریخ، لغت، فلسفه و حکمت به والاترین مراتب اجتماعی زمان خویش دست یافت و مورد شور و مشورت سلاطین و ملوک عصر خود بود، آن حکیم والا مقام بحق دین خود را به ایران و جامعه بشری عصر خود و نیز فرهنگ ایران و جهان بخوبی

ادا کرد، بطوری که هرکسی که او را شناخته براین موضوع معترف و مدّعی است، امّا خود حکیم نیشابور، وهم کسانی که او را باور داشتند به این امر واقف بودند که کارعظیم حکیم بدون نقد اوضاع و احوال زمانه اش ناتمام و اہتراست. ازاین روی او درمقطعی از زندگی پربار علمی خویش برآن می شود تا با سرودن رباعیهایی حکمت آمیز ناخشنودی خود را از اوضاع و احوال موجود در قالب رباعی، که قالب شعری ابدایی و خاص ایرانیان است، ابراز نماید، هرچند که تحت شرایط اجتماعی مختنق و خفقان آمیز روز شنونده این رباعیهای انتقادی حکیم، تنها دوستان خاص او بوده اند و آنها هم این رباعیها را بین خود زمزمه می کرده اند، گرچه این پرده پوشی دوام نیافت و بزودی پس از درگذشت حکیم از پرده خفا بیرون افتاد، که تحت شرایط حاکم بر روز موجب انتقاد بسیاری، از جمله ادیبان روز، که جرأت و جسارت او را درخود نمی دیدند، از آن حکیم شد.

امّا این اوضاع و احوال چه بود که بزرگترین عالم عصر را ناگزیر از تقیّه می ساخت. زمان حیات حکیم ما درست مصادف است با سلطه ترکان سلجوقی بر سرزمین ایران. ترکان سلجوقی که مردمانی بیگانه با ادب و فرهنگ ایران زمین بودند، دسته ای از ترکان ماوراء النهر بودند که تقریباً يك نسل قبل از تولد حکیم نیشابور به خوارزم و خراسان آمده بودند. اینها چادر نشینانی بودند که دربدو ورودشان به شمال خراسان پهناور و زرخیز، برنامه و نقشه ای برای کسب قدرت سیاسی در ایران نداشتند و تنها در جستجوی يك زندگی بهتر به خوارزم و شمال خراسان آمده بودند، امّا زمانی که دریافتند فتح سرزمین ایران بملحاظ خشم و نفرتی که که مردم ایران عموماً نسبت به حاکمان غاصب، یعنی غزنویان متعصب که قدرت سیاسی شان در حال فروپاشی - عمدتاً به سبب مقاومت منفی ایرانیان - بود، کار مشکلی نیست با یکدیگر متحد شدند و از آنجا که در خوارزم و خراسان هیچ نیروی سیاسی قابل توجهی وجود نداشت، این نواحی خیلی زود به دست ترکان سلجوقی افتاد و متعاقباً آن در فاصله سالهای ۴۳۲ و ۴۴۲ ق

علاوه بر خوارزم و خراسان، ری، اصفهان، همدان و دیگر مناطق مرکزی ایران به دست ترکان سلجوقی افتاد و بدنبال آن طولی نکشید که سلطه ترکان سلجوقی بر ایران آن روز با سقوط هرات، سیستان و کرمان و فارس، تکمیل شد و سلجوقیان به دروازه های بغداد رسیدند و سرانجام در ۴۴۷ ق این دروازه هم گشوده شد.

خلفای بنی عباس که متأسفانه با تلاش خود ایرانیان، از جمله ابومسلم خراسانی، به قدرت رسیدند و باز به یمن دانش و هوش ایرانیان، از جمله برامکه، پایه های سلطه خود را مستحکم ساختند، پس از آن که به وضعیت محکمی در داخل و خارج قلمرو خود دست یافتند، ناچارانمرده کمر به هدم و حذف ولی نعمتان خود که آنها را دشمنان بالقوه و بالفعل خود می شناختند، بستند و برای رسیدن به این هدف خود سیاست ایجاد تفرقه بین ایرانیان را پیشه خود ساختند و سیاست خود نسبت به ایران را بر پایه ضعیف نگاه داشتن ایران تنظیم کردند و این خط مشی را در سرتاسر عمر نگین خود دنبال کردند و بر همین اساس زمانی که خلیفه القائم به امرالله تسلیم طغرل شد، برای رهاییدن باقی مانده بساط خلافت پلید خود، طغرل را سلطان و داماد خویش ساخت و دست آنان را در اداره ایران، به هر صورت که مایل باشند باز گذاشت که البته چاره ای هم نداشت، زیرا از آن به بعد خلیفه تقریباً هیچ قدرت سیاسی قابل توجهی نداشت و خود نیز عروسی در دست ترکان سلجوقی بود، که در تمام ارکان خلافت، حتی در حرم زنان آنها نفوذ داشتند. در واقع تنها تعصب مذهبی طغرل سبب نجات خلیفه شد و رضا داد که با گرفتن عنوان سلطانی و ازدواج با نوه او، خلیفه بغداد را به عنوان مترسکی در بغداد نگاه دارد و او را به این دلخوش سازد که پیشوای روحانی مسلمانان است و این در حالی بود که از یک سده قبل از آن تحولات و بدعتهای تازه ای در ایران و دیگر سرزمینهای اسلامی پیدا شده بود. نویسندگان کتاب تاریخ ایران، و پیگولوسکیا، و... چگونگی این تحولات را چنین خلاصه کرده اند:

« [در سده یازده میلادی] سیر تکاملی مذهب سنی به عنوان دین جامعه متکامل فتوالتی به

درجه اعلا رسید. در طی قرن دهم م [یک سده قبل از تولد حکیم عمر خیام] تفکیک امور شرعی اهل تسنن از امور قضایی تحقق یافت و حال آن که در صدر اسلام این تقسیم و تفکیک وجود نداشت. گروه روحانیون، یعنی صنف متشرعین و فقها- که در صدر اسلام وجود نداشت - نیز پدید آمد. در اسلام هم همچنان که در میان مسیحیان قرون وسطی متداول بود، پرستش اولیا و ائمه کثیر العده و مراقد و مشاهد و آثار ایشان معمول گشت. در قرن دهم، مذهب «حق» نوری به نام کلام پدید آمد و بر شعب قدیمی تسنن افزوده شد که شرایع آن به مراتب پیچیده تر از قوانین صدر اسلام بود. مؤسس کلام، اشعری [متوفی به سال ۳۲۴ ق] متشرع عرب بود... ولی کلام در آغاز قرن دوازدهم در کتب امام محمد غزالی [که معاصر حکیم عمر خیام بود].. به کمال پیوست. ویژگیهای کلام عبارت بود از انکار این که خداوند صفات و قیافه انسانی دارد، حال آن که این عقیده در صدر اسلام کاملاً رایج بوده؛ وارد کردن مفهومات و اصطلاحاتی در شریعت، که از فلسفه های یونان افلاطونی و ارسطو و نو افلاطونی به وام گرفته شده بود، بدون این که اشاره ای به ارسطو و دیگر فیلسوفان بشود.

اشعری و غزالی می کوشیدند فلسفه و حکمت را به خدمت شریعت و دین بکارند؛ کوششهایی برای سازش دادن تعلیمات قرآن درباره این که بنویشت انسان قبلاً معین شده (جبر) با فلسفه آزادی اراده (اختیار) به عمل آورند. غزالی گذشته از اینها شریعت رسمی سنی را با عرفان و تصوف نزدیک کرد... مکتب کلام را متشرعین سنی در آغاز نپذیرفتند. حتی در عهد طغرل بیک سلجوقی پیروان اشعری مورد تعقیب قرار می گرفتند ولی در قرن دوازده م. سران زماندار [سلطان سنجر سلجوقی و پس از او اتسز و دیگر سلاطین خوارزمشاهی] مکتب اشعری و غزالی را قبول کردند.

[از طرف دیگر] مذهب سنی هر چه بیشتر پیشرفت می کرد، نسبت به مسیحیان و یهودیان و زرتشتیان و بخصوص « بدینان » مسلمان [از نظر اهل سنت آن زمان] یعنی شعب مختلف شیعه از قبیل خوارج و معتزله [مکتبی که قرآن را مخلوق و مکتوب و انسان را واجد اختیاری شمرده؛ مکتبی که اساساً برای مقابله با ظلم یزیدیان زمان بوجود آمده بود] و همچنین زندیقان و نمایندگان دانش مستقل و غیردینی، قشریتر و ناپرد بارتر و متمصبتر می گشتند [و] سلاطین سلجوقی با جد و پشتکار عجیبی زندیقان و فلاسفه را مورد تعقیب قرار می دادند.

دردوران یاد شده، اسلام - بلاشک - دین اکثریت مردم ایران بود ولی اسلام در میان عامه مردم

به صورت مذهب « حقه » سنی رواج نیافته، بلکه به شکل انشعابی و « بد دینی » (یعنی شعب مختلف مذهب شیعه مانند امامیه و زیدیه و اسماعیلیه و قمرطیه و خوارج که در سیستان نیرو گرفته بودند) رایج گشت. عدّه زرتشتیان حتی در قرن دهم م زیاد بود (خصوصاً در فارس)، ولی در طی قرون بعد عدّه آنان سخت کاهش یافت و از آغاز قرن یازدهم به بعد، دیگر منابع تاریخی ندرتاً از آنان یاد می کنند. در شهرهای ایران مسیحیان و یهودیان مانند اقلیتی دیده می شدند و هر دو گروه می بایست در کویهای ویژه ای جدا از مسلمانان زندگی کنند.

شعب میانه رو شیعه - یعنی زیدیه و امامیه - شریعت خاص خود را که نزدیک به معتزله بود.... و همچنین فقه خویش را مدون ساختند. سلاطین سلجوقی شیعیان را مورد تعقیب قرار می دادند و اینان ناگزیر مذهب خود را مخفی داشتند و تقیه می کردند....

[در این دوران] در ایران مسلک عرفانی اسلامی تصوف یا صوفیگری نخست میان اهل تمنن و سپس شیعیان امامیه رواج یافت ... از قرن نهم م در ایران از تصوف با خبر بودند ولی از قرن یازدهم م [دقیقاً همزمان با تولد و حیات حکیم نیشابور] این طریقت رواج و افریافت. در ایران (در خراسان) در قرن یازدهم معروفترین نمایندگان و شیوخ صوفیه مشغول تبلیغ عقاید خویش بودند؛ از قبیل شیخ ابوالحسن خرقانی و ابوسعید مهنوی و جوینی ملقب به امام الحرمین [یعنی امام مکه و مدینه] که رسالات بسیار درباره تصوف دارد و قشیری و جلایی هجویری...

افزایش نفوذ تصوف در قرنهای یازدهم و دوازدهم [در مقطعی که حکیم عمر خیام حیات داشت] تا اندازه ای انعکاس ناراضایی عامه مردم از بی حقی و بی نواایی خویش و یوغ سنگین دولت سلجوقیان بود... مواظ و تبلیغات صوفیه پیرامون و ارستکی و خود داری از کسب لذات دنیوی و فقر چون بهترین راه « نجات روح » و محکوم کردن « مال حرام » یعنی مالی که از راه نادرست کسب شده باشد... این تبلیغات و تعلیمات را عامه مردم و بخصوص پیشه وران با حسن قبول تلقی می کردند...

با این حال اگر تصور کنیم که تمام جریانهای تصوف در ایران مبین و حیات عامه خلق بوده است اشتباه کرده ایم ترکیب اجتماعی پیروان تصوف بسیار متنوع و رنگارنگ بود و بعضی از فرق صوفیه کاملاً با منافع اعیان فئودال سازش کرده بودند. صوفیان این مکتبها در ضمن تخطئه ثلثات و ثروت و تأیید و تبری

فقر، می گفتند که باید از مبارزه اجتماعی و فعالیت عملی خودداری کرد و به سیروسلوك پرداخت و از مردم دوری جست و به خود فرو رفت، صبر و تحمل نمود و اطاعت کرد و در مقابل زور مقاومت نکرد. این گونه شیوخ درویشان حامیان پروپا قرصی در میان سران فتر دال داشتند که اراضی (و روستاییان ساکن آن) و مستغلات پدر آمدی را وقف شیوخ مزبور و خانقاههای آنان می کردند. بدین قرار معلوم می گردد که تصوف يك عقیده و یا مسلک یکپارچه نبوده بلکه جریانهای گوناگون عرفانی را که هر يك پایه اجتماعی متفاوتی داشت به این نام می نامیدند....

از قرن یازدهم م تصوف تأثیر شدیدی در شعر فارسی کرد. ظرف تصرف و اصطلاحات و الفاظ آن، که تعبیرات گوناگون را مجاز می ساخت، غالباً تنها پرده استتاری بود برای بیان مطالبی که از لحاظ دینی کفر آمیز بوده ... شاعر معمولاً از ترس تکفیر روحانیون مسلمان جرأت نمی کردند که صراحتاً عشق به معشوقه و شراب و مستی را [که بدون توجه به معانی ظاهری و اعتباری و استعاره ای آنها، کلمات کلیدی در هنر نوع شعر به شمار می روند] بسراید (پیگولوسکاها: ۲۸۶ تا ۲۹۰).

در يك چنین محیط مختلف و خفقان آوری بود که حکیم آزاد از موهومات و وهمیات ما می زیست. او که به برکت هوش سرشار و استعداد بی مانند در همه علوم سزآمد عصر خود بود، حسب ارادتش که خواجه نظام الملک طوسی، وزیر ملک شاه سلجوقی، به وی داشت، محل مراجعه و شور و مشورت سلاطین و امیران بود که به لحاظ باورهای خرافی خود همواره تعدادی منجم در دربار خود داشتند و طبعاً حکیم عمر خیام که در علم نجوم بی بدل بود به راحتی این فرصت را می یافت که با امیران و سلاطین ملازم و همراه باشد، اما طبع بلند او وی را از همکاری مستمر با دستگاههای زور و ظلم آنها باز می داشت و همانطور که گفته شده است مقرری معینی از خزانه آنها داشت و درکنج فراغت مطالعات علمی و فلسفی خود را دنبال می کرد، هر چند که او کسی نبود که در برابر ظلم و جور حاکمان سکوت کند؛ حاکمانی که از پشتیبانی معنوی کامل خلیفه در بغداد، به عنوان رهبر مذهبی جهان اسلام، بویژه در نابود کردن تاریخ، تمدن و فرهنگ ایران و ایرانیان، برخوردار بودند. او که حکیم و فیلسوف در معنای صحیح آن ونه در مفهوم

لفاظی و مغالطه گری بود، از جهات مختلفی برای بیان نظر، عقیده و رأی خود در فشار بود. دستگاه دولت برای يك جهت ساختن آموزش، دست به تشکیل مدارس دینی دولتی خاص تحت نام « نظامیه » زده بود. دیدن آموزش در این مدارس، که در واقع در حکم حوزه های علمیه بعدی بودند، نه تنها هزینه ای در بر نداشت، بلکه طلاب آن حتی مقرری هم دریافت می داشتند. مطالب درسی این مدارس اساساً مطالبی درباره مذهب حنفی بود و فلسفه و حکمت از مواد درسی آن حذف شده بود. از این رو تعصب سلاطین و فقها و علمای مذاهب چهارگانه اهل سنت و اهمیت یافتن دیگر فرقه ها نظیر تصوف، منتهی به کاهش اهمیت فلسفه و حکمت گردید، بطوری که در این دوره کمتر دانشمند و حکیمی می توان سراغ کرد که متهم به رفض، فساد و بی اعتقادی نسبت به مبانی مذهبی نشده باشد. در مقابل عکس العمل دگراندیشان ایرانی به صورت هجو عالمان و فقهای دولتی مذاهب چهارگانه اهل سنت برومی کرد و نظرات خود را از این طریق ابراز می داشتند و این مطلب از فحواي کلام اهل سنت آن زمان بخوبی آشکار است. مثلاً در کتاب النقص آمده است:

« شاعران بد اعتقاد و بی نماز مفسد خمار شرهای رکبک گفته اند و در بازارها جمع شده می خوانند و این خواجهگان رافضی کافر کیش احمق روش عروان طبع ابله و مدارایی تمیز با دلهای پرغل و غش و کین جمع شده بر آن دروغها معتکف برده، آن بهتانها را به جان خریدار شده و آن محالات را در هیچ تاریخی و اثری نمی شوند... (صفا؛ تاریخ ادبیات : ۲ : ۱۵۵).

علاوه بر این جو سنگین تفتیش عقاید مذهبی در عصر و زمان حکیم عمر خیام، در طول حیات نسبتاً طولانی حکیم، ایران بدفعات شاهد بروز مناقشات سهمگین و قتل عامهای سنگین بود؛ برخوردهایی که جانهای بسیاری گرفت و کتابخانه های عظیمی را به آتش کشاند، این برخورد عقیدتی شدید عفتاً معلول شور و اشتیاق متعصبانه نو مسلمانان ترك نژاد آل سلجوق بود که افزایش تعداد فقها و علما را، که عموماً واجد قنوت اجرایی در کار حکومت و سیاست نیز بودند موجب گردید؛ فراگردی که نتیجه

آن نگرهش مطالعات فلسفی و سقوط و نزول تمدن ایرانی و اسلامی گردید. سلاطین سلجوقی عمیقاً نسبت به مسائل مذهبی تعصب داشتند. آنها که حنفی مذهب بودند براین اعتقاد بودند که خلیفه بغداد، دشمن قسم خورده ایران و ایرانی، جانشین راستین حضرت محمد (ص) است و تمامی آنان به لحاظ این اعتقاد خود با خلیفه بغداد دست پیعت دادند و مخالفت با خلیفه بغداد را که در میان ایرانیان به صورت امری نهادی درآمده بود، مخالفت با خط مشی و سیاست خود می دانستند. از سرسپردگی آنان به خلیفه بغداد همین پس که با وجود داشتن قدرت سرنگون ساختن بساط خلافت بغداد، به اینکه نامه ای محبت آمیز و یا خلعتی از آنها دریافت کنند، شادمان می بودند.

در زمان سلطه سلجوقیان بر ایران، برغم این که مذهب تسنن در سرتاسر خاک اصلی ایران مذهب رسمی شمرده می شد، پیروان مذهب شیعه و یاطنیه هم، بویژه در طهرستان و ری وجود داشتند و میان پیروان هر یک از این مذاهب بکرات بر سر این موضوع که کدامیک حق و کدامیک باطلند، مناظره درمی گرفت؛ مناظره ای که اغلب به جنگ کشیده می شد؛ جنگ وجدالهایی که در آنها بسیاری کشته و شهرهای آباد زیادی ویران می گردید. بطوری که تاریخ این دوره پر است از جنگهای دهشتناکی که در اصفهان بین طرفداران مذاهب حنفی و شافعی و یا در ری بین طرفداران این دو مذهب و شیعیان و یا در سایر شهرها میان آنها و طرفداران فرقه اسماعیلیه در جریان بود.

در یک چنین شرایط و اوضاع و احوال بود که حکیم نیشابوری زیست، از آن تأثیر پذیرفت و بر آن شد که آن را نقد کند. خود او این وضعیت را در مقدمه رساله اش در باب جبر و مقابله، چنین تشریح کرده است :

«... ما گرفتار روزگاری هستیم که از اهل علم فقط عده کمی، مبتلی به هزاران رنج و محنت، باقی مانده که پیوسته در اندیشه آنند که غفلتهای زمان را فرصت جسته به تحقیق در علم و استوار کردن آن بپردازند و بیشتر عالم نمایان زمان، حق را جامه باطل می پوشند و گاهی از حد خود نمایی و تظاهر به دانایی

فراتر نمی نهند و آنچه را هم می دانند جز در راه اغراض مادی پست به کار نمی برند. و اگر ببینند که کسی
جستن حقیقت و برگزیدن راستی را وجه همت خود ساخته و در ترک دروغ و خودنمایی و مکر و حیل و جهد و سعی
دازد، او را بخوار می شمردند. و تمسخر می کند. در هر حال خدا یاری دهنده و پناه دهنده همه است « (نصر: ۱۴۹ و ۱۵۰).